

راهنما یا منجی در عرفان یهود و اسلام^۱

کبری سپهری بروجنی

آنچه انسان در جستجوی اوست، بازگشت به منشأ و مبدأ اولیه‌ای است که از آن هبوط یافته است. گناه آدم در بهشت عدن، به واسطه فریب خوردن از شیطان، باعث هبوط آدم

۱. صوفیه شیخ یا راهنما را پیر، ولی، قطب و دلیل راه می‌نامند. ابوعلی جوزجانی ولی را کسی می‌داند که «از حال خوش فانی بود و به مشاهده حق باقی باشد و حق متولی اعمال او بود. انوار متولی برو پیوسته گردد، او را بخود هیچ اخبار نباشد و با غیرخدای قرارش نباشد.» (رساله قشیریه، ص ۴۳۲).

پیر یا شیخ، کسی است که در سیر و سلوک، تجربه و علم کافی دارد و خود به حق واصل شده است. او رهبر راهروست و بی او، سالک در ظلمات و پیچ و خم های راه، دچار آفت و گمراهی می‌گردد. هرکه بی شیخ و استاد قدم بردارد، عنان اختیارش به دست شیطان می‌افتد. سالک چون ولی و مرشد خود را انتخاب کرد و دست ارادت به او سپرد، باید چشم بسته مطیع او باشد و بدون چون و چرا اوامر او را اطاعت کند به قول حافظ:

به می سجاده رنگین کن، گرت پیر مغان گوید
که سالک بی خیر نبود ز راه و رسم منزلها

حتی گفته‌اند مرید در برابر شیخ همچون مرده‌ای است در مقابل مرده شسوی که از خود هیچ اراده و حرکتی ندارد و سراپا تسلیم خواست و مشیت شیخ است. (رسایل قیصری، "رساله توحید و نبوت و ولایت"، چاپ انجمن، ص

و ذریه او از قرب خدا و سقوط در دام و قفس دنیا گردید. شوق و شور بازگشت به اصل خدایی و اتحاد با آن، از آرزوهای دیرینه انسان است که در مکاتب مختلف عرفانی به صورت های متنوع ارائه شده است. اما ورای کثرت اشکال دینی و عقاید بی شمار درباره سیر و سفر، تنها یک سفر وجود دارد و آن هم سیر به سوی خدا است.

در عرفان یهود، روح برای بازگشت به اصل خدایی خود، باید از هفت آسمان یا هفت قصر یا هفت فلک عبور کند. «عرفان مرکبه» که قدیمترین نوع عرفان یهود است، نشان دهنده عروج سالک از میان هفت آسمان و هفت فلک است که نهایتاً به شهود خداوند بر عرش یا «ارابه» می انجامد. سالک در جستجوی خدا، مانند شاهد درگاه شاهانه، باید از راه ها و تالارهای باشکوه عبور کند تا به شهود عرش الهی نایل شود. عرفان مرکبه، دنباله روی توسعه تفکراتی درباره شهودات نبوی عهد عتیق است که در ابتدا با تفکر درباره سفر پیدایش، کتاب اشیاء و کتاب پادشاهان شکل گرفت و بنا نهاده شد. در طول قرن اول، شهود کننده یا عارف که به آنها «یورد مرکبه» یا «نزول کننده به مرکبه» می گفتند، در اوج خلسه و جذبۀ عرفانی به کرات آسمان صعود می کرد و به شهود آن یگانه مقدس که در ارباهای در فلک بلورین محافظت می شد و محاط در آتش و کروبیان و فرشتگان خاص بود، نایل می گردید. گذر از هفت هیکل و عروج به عرش الهی و نزول به مرکبه، منجر به آزمایش و خطرهایی می شد که به آماده سازی سالک و مهارت ها و تکنیک های صعود بستگی داشت. روح در گذر از میان افلاک، با فرشتگان جنگجو و فرمانروایان کیهانی مواجه می شد که مخالف آزادی او از اسارت زمینی بودند. این فرمانروایان، دروازه بانانی جنگجو بودند که در دو سوی راست و چپ مدخل آسمان گماشته شده بودند و روح در صعود خود باید با نشان دادن مهرهای جادویی و رمز عبور به آنها، از این دروازه ها بگذرد تا بعد از گذر از قصرها و حجره های هفتگانه، در میان حلقه های متحدالمركز، در قصر هفتم، در درونی ترین حجره ها، به شهود عرش شکوه خداوند نایل آید.

اما آنچه سالک در این سفر روحانی و پرمخاطره به آن نیاز شدید دارد، وجود رهبر و راهنمایی روحانی است که خود تجربه این راه را داشته و با کم و کیف سفر آشنا باشد. در عرفان مرکبه، این هادی و راهنما در نقش فرشته منجی و هدایتگر ظاهر می‌شود که از اولین مرحله، دست سالک را می‌گیرد و او را با محیطی که وی تاکنون آن را تجربه نکرده است، آشنا می‌کند. در مکاشفه «اخنوخ» این «متاترون» است که در مقام راهنمای سالک عمل کرده، رازهای دنیای عرش را برای او بیان می‌کند؛ همچون فرشته یاهول که در مکاشفه ابراهیم به عنوان معلم روحانی او معرفی می‌شود و ابراهیم چون نوآموزی دست در دستان هدایتگر او می‌گذارد و در پایان سفر با راهنمایی‌هایش، به اسرار خلقت و کیهان پی می‌برد و به وسیله تعالیم او تورات را می‌آموزد.

وجود فرشته هدایتگر و راهنما

دیدار با فرشته راهنما یا پیر روحانی، یکی از مسائلی است که ادبیات عرفانی اسلام به آن پرداخته است. روح با درک غربت خود در جهان، از علایق دنیوی و جسمانی می‌گسلد و میل و اشتیاق پیوستن به اصل، در وجودش زنده می‌شود. اما سفر سالک از خاک به افلاک جز به مدد راهنمایی که او را با موانع راه آشنا سازد، میسر نیست. این راهنما همان فرشته یا پیر است که از طریق خودآگاهی غریب و به نسبت استعداد وی بر او آشکار می‌گردد، خود را معرفی می‌کند و راه را به او نشان می‌دهد. این دیدار، دیداری باطنی است که در یک رؤیا یا میان خواب و بیداری، یعنی در یک «واقعیه» رخ می‌دهد. روح در این حالت دنیای بیرون را که در میان آن غریب و اسیر است، پشت سر می‌گذارد تا دوباره دنیا را بنگرد؛ دنیایی که درون خود سالک است و از آن اوست.

در این دنیاست که پیکر فرشته راهنما در افق دیدش ظاهر می‌شود و خود را به او معرفی می‌کند. این فرشته راهنما در حقیقت همان «من» و نفس سالک است که المثنای زمینی روح و نفس آسمانی اوست. دیدار این فرشته بعد از مرگ که خوابی بزرگ است، برای نفوس میسر می‌گردد؛ اما ریاضت و وجد و خلسه و استغراق می‌تواند این دیدار را

پیش از مرگ ممکن کند. در داستان رمزی ابن سینا، این فرشته «حسی بن یقطان» و در داستان های رمزی سهروردی، «عقل سرخ» و «شیخ» نام دارد. وظیفه اصلی فرشته راهنما، بیان تعلیمات به غریب و سالک است تا او از این طریق، برای بازگشت به وطن اصلی و سلوک سبیل عالم قدس آماده گردد. او مراحل این سفر و موانع راه را برای سالک توضیح می دهد و وی را به کسب آمادگی و استعداد برای چنین سفری تشویق و دعوت می کند. موانع راه، هم شامل موانع عالم صغیر است و هم موانع عالم کبیر. به همین سبب فرشته راهنما موانعی را که روح یا نفس ناطقه را اسیر و پای بست زندان تن و زندان عالم محسوس کرده است (از قبیل حواس ظاهر و باطن، قوت های شهوت و غضب و دیگر قوت های نفس حیوانی و نباتی) و نیز طبقات افلاک سماوی که گاه نه فلک و گاه یازده فلک است، برای سالک شرح می دهد. اجابت دعوت شورانگیز فرشته، آغاز سفری پرشور و مخاطره آمیز است که در طول آن عارف، عالم مغرب و ظلمت را پشت سر می گذارد و به سوی عالم معشوق، عالم نور و حقیقت عروج می کند (رمز و داستانهای رمزی، تقی پورنامداریان، ص ۸-۲۳۷). دیدار با خضر پیامبر (ع) نیز صورتی دیگر از دیدار فرشته است که در متون عرفانی شواهد متعددی در این باره روایت شده است.

گروه های فرشتگان محافظ یا آرخون های هیاکل که در عرفان گنوسی به عنوان نگهبان هیاکل معرفی می شوند، بر ادبیات عرفانی یهود تأثیر بسیاری گذاشته است. شناخت اسامی فرشتگان که قبلاً قسمتی از عرفان اسنی ها بوده است، در میان ربانی ها توسعه یافت. همراه با مفهوم چهار یا هفت فرشته اصلی که تقریباً در پایان اول یا آغاز قرن دوم وجود داشت، عقیده جدیدی درباره فرشته متاترون (سرها- پانیم، شاهزاده پیشگاه) مطرح شد و او را مافوق فرشتگان دانستند. بعدها این عقیده به وجود آمد که متاترون، تناسخ فرشته گونه اخنوخ نامیرا است که در طی عروج او به آسمان صورت گرفته است.

اخنوخ در آسمان هفتم، گوشتش به شعله، رگ هایش به آتش، مژگان چشمانش به برق روشنایی و مردمک چشمانش به مشعل های آتش تبدیل می شود و از آن به بعد در

عرش خدا به نام فرشته متاترون خدمت می‌کند.

خضر که موضوع دیدار او با حضرت موسی در سوره کهف آمده است، انسان کاملی است که راهنمای سالکان است. او کسی است که نفوس مرده را در گور تن، با شراب معارف قدسی و علم لدنی، زندگی جاوید می‌بخشد و جوهر الهی بالقوه سالکان طریق را بالفعل می‌کند. «ابراهیم ادهم در ابتدای حال و نیز بعد از ریاضت‌های سخت با خضر دیدار می‌کند و میان آن دو بسی سخن می‌رود» (تذکره الاولیاء، به تصحیح نیکلسون، ص ۱۲۵).

نمونه‌های دیدار با فرشته یا هادی آسمانی را قبل از اسلام و در میان آثار زردتشتی نیز می‌توان مشاهده کرد. این فرشته «دئنا» (دین و وجدان) نام دارد که در شهود زرتشت بر او ظاهر می‌شود، پس از مرگ نیز روی پل «چینوت» بر مرده ظاهر می‌شود و به تناسب اعمال او شکلی زیبا و یا زشت می‌گیرد.

در نوشته‌های منسوب به هیرمس (که در نوشته‌های اسلامی با اخنوخ و یا ادریس پیامبر یکی دانسته شده است)، این فرشته «طباع تام» یا ذاتی روحانی است که سهروردی از آن با عنوان «عقل فعال» یا «عقل عاشق» یاد می‌کند. در داستان حی بن یقطان، این فرشته به صورت پری زیبا و در عین حال جوان ظاهر می‌گردد، در داستان عقل سرخ سهروردی نیز به همین صورت با محاسن و رنگ و رویی سرخ ظاهر می‌گردد و در قصه «الغربه الغربیه» در هیأت پری نورانی ظاهر می‌شود و سهروردی از او با عنوان «پدر» یاد می‌کند.

در مثنوی «سیرالعباد الی المعاد»، فرشته راهنما، نفس عاقله انسانی و همان تحقق «من آسمانی» است که به شکل پیری نورانی و در عین حال جوان آشکار می‌شود و خود را فرزند (کاردار) خدا که اول نتیجه قدم و همان «عقل اول» یا «عقل کل» است، می‌خواند:

روزی آخر به راه باریکی	دیدم اندر میان تاریکی
پیرمردی لطیف و نورانی	همچو در کافری مسلمانی
گفتم ای شمع این چنین آنها	وی مسیحای این چنین تنها

بس گرانمایه و سبکباری تو که ای گوهر از کجا داری

گفت من برترم ز گوهر و جای پدرم هست کاردار خدای

سپس این فرشته راهنما یا نفس عاقله، درباره اصل آسمانی خود و اسارتش در جهان خاک و ماده به فرمان پدر از بهر مصلحتی، سخن می‌گوید؛ سخنی که بی صورت و حرف است و سرانجام از سالک دعوت می‌کند که برای آنکه خود و او را از غم مشتی بهیمه رها سازد و از دام خاک رها گردد، شاخ او را بگیرد و سالک می‌پذیرد و به همراهی او عزم سفر به عالم روحانی می‌کند:

هر دو کردیم سوی رفتن رای او مرا چشم شد من او را پای

او مرا یار و من ورا مونس من و او همچون ماهی و یونس

(مثنویهای حکیم سنایی، ص ۲۲۳، ۲۲۰، ۲۱۹)

در برخی از منابع دیگر کم و بیش، به او یا دیگر موضوعات مربوط به او اشاراتی شده است (مثلاً مطالبی که درباره «سندلفون» گفته شده)؛ درحالیکه کتب دیگری مثل اخنوخ عبری، درباره او مطالبی طویل گفته‌اند. اما تلمود بابلی فقط سه ارجاع به متاترون دارد، در آغاز دوران تنایی، به تفکراتی درباره فرشته‌ای که با خود نام خداوند را حمل می‌کند، یعنی فرشته «یاهول» که در مکاشفه ابراهیم جایگاه مهمی دارد، اشاراتی شده است. در مکاشفه ابراهیم که از حدود اواخر قرن اول در فلسطین نگاشته شده، آمده است که ابراهیم همراه فرشته‌ای به نام یاهول که راهنمای وی بوده است، به آسمان صعود کرد. فرشته یاهول در این معراج، خود را چنین معرفی می‌کند: «من یاهولم..... قدرتی در کمال نام نامحدود که در من ساکن است». آنگاه وی آواز نیایش و ستایش می‌خواند: «تو آنی که روحم بدان عشق می‌ورزد (او در برابر خداوند با گریه و زاری فریاد می‌زند) محافظ جاودانه و درخشنده همچو آتش، تو ای نور پیش از اینکه نور صبحگاهی بر مخلوقات تو بتابد، می‌درخشی و در اقامتگاه‌های آسمانی‌ات نیازی به نور دیگری نیست، چون شکوه غیرقابل توصیف نور سیمای تو، بر آن می‌تابد». آنگاه ابراهیم عرش الهی را

پوشیده با آتش و همچون گردونه‌ای با چرخ‌های آتشین می‌بینید.

با شروع قرن دوم بعد از میلاد و نقل و انتقالات آسمانی، متاترون یا فرشته یاهول با «یوایل» یکی می‌شود و عرفا به او القاب بی‌چون «آنافیل» (که در هیکلوت اکبر آورده شده است) می‌دهند. با ظهور مجدد سنت‌های مربوط به یاهول در شکل‌های مختلف در میان گنوسی‌ان، موضوع متاترون مجدداً وارد حلقه‌های یهودی می‌گردد و به عنوان هادی فرد برای هدایت او به عرش الهی، معرفی می‌شود. آنها برای متاترون وظایف فرشتگانی چون «میکائیل»^۲ را قائل شدند و از عصر آمورابی به این طرف، او را با «شاهزاده عالم»^۳ یکی دانستند. لقب «ها-نار»^۴ یا پسر، به نقش او به عنوان خادم خداوند اشاره می‌کند که مبتنی بر استعارهٔ زبانی کتاب مقدس است. تعداد زیادی از مطالب «شیور کوما» به متاترون و نقش او به عنوان خادم ارا به اشاره دارند. در مکتب عرفانی ابولافیا بر لزوم استاد و مرشد در سیروسلوک عرفانی بسیار تأکید شده است. به عقیدهٔ وی «همچنان که جسم به طبیب جسم نیاز دارد، روح نیز به طبیب روح محتاج است و سالکی که تازه قدم در راه سلوک نهاده، به طبیب روحانی نیاز دارد». به عقیدهٔ او سالک علاوه بر این که باید دارای قدرت عالی و روحانی باشد، نیازمند محرکی است که از خارج او را به حرکت وادارد و رموز تورات را به او بیاموزد. «مولی» یا مربی، کسی است که سالک بدون او نمی‌تواند حرکت کند؛ کسی که در دروازه‌های سرّی خلسه و شهود، روبروی سالک قرار می‌گیرد و راه را به او نشان می‌دهد.^۵ به عقیدهٔ ابولافیا، این مربی کسی جز خود فرد نیست که از او جدا می‌شود و با او سخن می‌گوید. در بعضی از متون به جای «مراد»، فرشتهٔ متاترون که تجسم «عقل فعال» است، در مقابل شخص ظاهر می‌شود. در هر صورت این تجربه که سالک در طی خلسه، خود را با مراد خود یکی می‌بیند، به طور غیرمستقیم بیانگر یکی بودن سالک با خداست. زیرا بنا بر گفتهٔ تلمود که «اسم او مانند مولایش است»، در چنین

2. Michael

3. Prince of the world

4. Ha-Nair

5. Sidney Spencer, *Mysticism In World Religion*, P.176.

مرحله‌ای (یعنی در اوج خلسه) او شبیه نام مولایش (خدا) می‌شود و رابطه بسیار صمیمانه‌ای با خدا برقرار می‌کند. اما تفسیر ابولافیا درباره عبارت مذکور این است که بین سالک (شهودکننده) و مرید او رابطه بسیار صمیمانه‌ای برقرار است.

ابولافیا در ادامه بحث مرید و رابطه‌اش با مراد، در تقسیم‌بندی‌ای که از سالکان ارائه می‌دهد، ویژگی‌های مولی را معرفی می‌کند. وی می‌گوید: «علم ترکیب عرفانی حروف، وسیله‌ای است که بیشتر از هر چیز دیگری به نبوت نزدیک است. شخصی که دانش و فهم خود را درباره اساس واقعیت از کتاب می‌گیرد، حخم^۶ یعنی «محقق» نامیده می‌شود. کسی که این دانش را از قباله کسب نماید، یعنی از کسی آن را دریافت کند که با تفکر خود درباره نام الهی به این علم رسیده و یا آن را از دیگر قبالیست‌ها اخذ کرده، «موین»^۷ می‌گویند؛ یعنی صاحب بصیرت و بینش. اما اگر فهم او مأخوذ از قلبش باشد و یا به واسطه تعمق درباره واقعیت به دست آمده باشد، او را «دئتان»^۸ یعنی عارف می‌گویند. او کسی است که فهمش ترکیبی از سه مورد مذکور است؛ دارای علمی محققانه و بینشی آگاهانه است که آن را از قبالیست‌های اصیل کسب کرده و دارای خردی است که آن را از تعمق درباره مسائل به دست آورده است. اگر او خرد ناب را در خلسه احساس نکرده باشد، به او نمی‌توان پیامبر گفت. اما اگر الوهیت را لمس کرده و به ماهیت آن نایل شده باشد، می‌توان او را «استاد» یا «مولی» نامید. زیرا نام او شبیه نام مولایش (خدا) است. وی دیگر از این به بعد از مولایش جدا نیست و مولایش نظاره‌گر اوست و او نیز نظاره‌گر مولایش است و بسیار صمیمانه با خدایش ارتباط برقرار می‌کند.^۹

در مکتب حسیدی عقیده به مولی یا استاد به نوعی دیگر بیان می‌شود و مفهوم «صدیق»^{۱۰} به جای «استاد» به کار می‌رود. این عقیده در مقابل نظریه ربانی‌گری است که

6.Hakham

7.Mevin

8.Datan

9.G.Scholen, Major Trends, p.139-141

10.Zaddik

اعتقاد دارد: تنها کافی نیست که رهبر عرفانی یا دینی، محقق و دانش آموخته تورات باشد یا اینکه تنها به تقویت درونی نیاز داشته باشد؛ بلکه آنچه وی به آن محتاج است، معرفت عمیقتر او نسبت به منبع قانونی مقدس است تا بتواند راه درست را به جامعه نشان دهد و کلام ابدی خداوند را برای جامعه تفسیر کند. در نقطه مقابل این نظریه، حسیدسیم اعتقاد داشت که رهبر و مرید دینی، آن انسان به اشراق رسیده است که قلبش را خداوند لمس کرده و آن را تغییر داده است. بنابراین تحقیق و تعلیم، مدرک صلاحیت رهبر نیست، بلکه برای وی فضیلت و کیفیت غیرعقلانی یعنی «کریزما»^{۱۱} نیز لازم است.

این عقیده کم‌کم مبنای عقیده به «زدیک» یا «صدیق» شد که نقطه آغازین آن در جنبش حسیدی آلمان بود. «صدیق»، رهبر مقدس و روحانی جامعه حسیدسیان است. او انسانی اصیل و دارای شخصیتی روحانی است. شخصیت والايش او را در مقام برترین انسان مقتدر در میان پیروانش معرفی می‌کند. صدیق کسی است که به عالیترین درجات انزوای معنوی رسیده است و با خدا تنها است؛ اما در عین حال مرکز و قطب واقعی جامعه است؛ اتحاد واقعی برای او روی داده است؛ لذا به میان جمع برمی‌گردد تا وظیفه‌اش را کامل کند. او از یک سو انزوا طلب است و با خدا تنها بودن را می‌خواهد و از سوی دیگر حضور در جامعه داشتن؛ این پارادوکسی است که تنها عاشق سالک قادر است در زندگی خود تحقق بخشد و اوست که می‌تواند مرکز جامعه انسانی شود. زیرا وی به واسطه نورانیتی که از اتحاد با خدا به دست آورده است، اشراقیت و نورانیت معنوی را برای سالک و جامعه حسیدی به ارمغان می‌آورد.^{۱۲}

در این مکتب، ارتباط این عارف واقعی (ولی) که رهبر مردم و قطب جامعه است، با معتقدینی که حیاتشان پیرامون شخصیت دینی و معنوی او معنا می‌یابد، حائز اهمیت

11. Charisma

۱۲. شبستری در شرح گلشن راز در انواع اولیاء... می‌گوید: «بعضی از باب سکرند و بعضی اهل صحو. او مامور من عتدا... به ارشاد غیر است و می‌خواهد فی‌الجملة از آن استغراق خود خیر دهد تا سبب تشویق طالبان راه حقیقت گردد و خلاق را از اعمال و صفات اخلاقی که سبب تقید ایشان به عالم سفلی باشد، منع نماید.» (ص ۲۶) این مقام بقای بعد از فنا و فرق بعد از جمع است.

است. صدیق کسی است که باید او را باور داشت، عاشقانه ستایش کرد و کاملاً گوش به فرمان و مطیع او بود. اهمیت او نزد پیروانش به علت معرفت و تعلیم صرف تورات نیست، بلکه به خاطر شخصیت خود اوست. یکی از مقدسین این مکتب می‌گوید: «من به پیش بعل شم رفتم نه این که تورات بیاموزم بلکه برای اینکه بند کفشهای او را ببندم.»^{۱۳} به عقیده «ربی مایر»^{۱۴} تنها کسی که با خداوند یکی می‌شود، قادر است به طور کامل ذهن خود را بر خداوند متمرکز کند و این همان راز یک نیایش مؤثر است. زیرا صدیق پلکان بین آسمان و زمین است. تفکر عارفانه‌اش او را به خدا متصل می‌سازد و علاقه او به مردم و رهبری عاشقانه‌اش او را به زمین گره می‌زند. سایرین باید به صدیق ببینوند تا او به آنها کمک کند؛ قدرت‌های نهانی خود را گسترش دهند و عنایت خدا را شامل حال خود کنند. او از طرف دیگر دعاها و اعمال شاگردان و پیروان خود را بالا می‌برد.^{۱۵} او پل ارتباط بین آسمان و زمین است. از طریق او رحمت الهی سرازیر می‌شود. او مردی است که خداوند به واسطه دعایش، کنترل عالم را به او داده است. صدیق نه تنها انسان را به خداوند نزدیک می‌کند، بلکه بخشش خدا را برای انسان به ارمغان می‌آورد. به این ترتیب صدیق مانند «گورو» و شیخ، میانجی خدا و انسان و واسطه الهی است و به اتکای آگاهی

13. Sidny Spencer, *Mysticism in world Religion*, p.20.

۱۴. ابراهیم بن مایر بن عزرا در سال ۱۰۹۳ در شهر «تولدو» به دنیا آمد. او به دلیل آثار نظم و نثرش مورد تحسین و تمجید تمامی یهودیان عالم است. اهمیت مقام وی در نظر معاصرانش، بیشتر برای تفسیرهایی بود که بر هر یک از کتاب‌های عهد قدیم نوشته است. وی از اصالت و وحی منزل بودن کتاب مقدس دفاع می‌کرد اما تمامی تعابیری را که در آن کتاب، صفات انسانی را به خداوند نسبت می‌داد، مجاز می‌شمرد. وی نخستین کسی بود که مدعی شد، صحیفه اشعاع نبی کار دو پیامبر است نه یکی. اسپینوزا او را بنیانگذار نقد عقلانی کتاب مقدس می‌داند. (تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج ۴).

۱۵. به عقیده صوفیه، دعای عارف واصل به حق، در حکم درخواست حق است از خود؛ زیرا خداوند درباره او می‌گوید: «كنت له سمعاً و بصرأ و لسانأ و يدأ»
مولوی در این باره می‌گوید:

فانی است و گفت او گفت خداست	کان دعای شیخ نی چون دعاست
پس دعای خویش را چون رد کند	چون خدا از خود سؤال و کد کند

(تاریخ تصوف دکتر غنی، ص ۲۳۳)

خویش از خداوند، می‌تواند انسان‌ها را به سوی خدا برانگیزاند. او قدرتی همسان با قدرت تورات دارد؛ او هادی و مرشد زندگانی افراد و کانون و مرکز زندگانی جمعی پیروانش است. هر گروه محلی از شاگردان، صدیق مخصوص خود را دارند و هر صدیق با ویژگی‌های به خصوصی که در او وجود دارد، مشخص می‌شود. برخی از صدیق‌ها به دلیل رویاهای جذبه‌ای، برخی از نظر قدرت‌های روانی و کارهای معجزه‌آسا، برخی به دلیل تواضع و افریا احسان و نیکوکاری بی‌حد و حصر یا عشق بی‌دریغشان شهرت دارند. به این ترتیب حسید سیم در دوره‌های نخستین حیات خویش قدیسان و عرفای راستین را پرورش داد؛ اما در دوره‌های بعد، مفهوم صدیق رفته رفته برجسته‌تر شد و این جنبش از خودجوشی اولیه فاصله گرفت و اصول اصلی و مبانی آن تحت‌الشعاع دعاوی افراد برای داشتن قدرت شخصی قرار گرفت؛ سحر و جادو وارد آن شد و به این ترتیب معنای عرفانی خود را از دست داد.

منابع و مأخذ

۱. دورانت، ویل؛ تاریخ تمدن؛ جلد چهارم (عصر ایمان)، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.
۲. سنایی، ابوالمجد مجدودبن آدم؛ مثنویهای حکیم سنایی به انضمام شرح سیر العباد الی المعاد؛ تصحیح محمد تقی مدرس رضوی، تهران: ۱۳۴۸.
۳. غنی، قاسم؛ تاریخ تصوف در اسلام؛ تهران: انتشارات زوار، ۱۳۵۶.
۴. قشیری، ابوالقاسم؛ ترجمه رساله قشیریه؛ تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: بنگاه ترجمه و نشر، ۱۳۶۱.
۵. قیصری، رسایل؛ رساله توحید و نبوت و ولایت؛ چاپ انجمن.
۶. لاهیجی، محمد؛ مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز؛ مقدمه و تصحیح و تعلیقات محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۷۱.

۷. نیشابوری، فریدالدین عطار؛ تذکره الاولیاء؛ سعی و اهتمام و تصحیح رنولد الن نیکلسون، مقدمه محمدخان قزوینی، تهران: بینا، ۱۳۶۶.

8. Scholem, Gershom, Major Trends in Jewish Mysticism, New york, 1947.

9. Spencer, Sidny, Mysticism in world Religion, Londen, 1963.



شرو، بشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی